



زبان کافریت بر سر آید زبانم را نشانی خود در بوز سپهر که روی بر آید در سپهرش ز نور را مهور و آید سعادتی بدو کس نرسد ز فیض قطره در کار کس پارای کان کوهر آید فلک جنبش زمین آید نشانش بر همه پیمده ظاهر کوی مطلق آمد در وجودش بروز آید شهبانی آید صنایع را بصنعت کوهر آید برون از هر چه در فکر نشاید درین وهم را نعلین آید	دلی ده کو یقینت را بشاید در غم را بنور خود بر فرسوز عروسی که پرورد هم بخانش سوادش دین را پرورد آید معانی را بدوده سر پیدای نسیبی از غمایت آید	نظایر را در تحقیق تنبای بر آرزای ناپسندم دست کوتاه ز نورم را بلند آواز و کوان ز مشک انباشش خلق شود کلید بند مشکهاش خوانند که خود بر نام شیرین فالش	خداوند در توفیق حکمای من ناخوب را بر خاطر مده بر او دی دلم را تازه کرد جهان که خواندش فرخ شود مفرح نامه دلهاش خوانند پشم شاه شیرین کن جالش چو فیاض عنایت کرد ماری بنام ای که مستی نام از وی آید نگهدارند بالا و بستی تعالی الله کی نی مثل و مانند فلک بر پایدار و انجم وز غم و شادی نگار و پیم و امید ماد دیدن باریک پیمان خرد در جانش شمار بر آید
توحید باری تعالی و تقدس			
وجودش بر همه موجودات خدایی کافریت در وجودش جوهر بخش حکمتهای آید کواکب را بقدرت کار و مای در ای هر چه در کس نیست یکت وجودی او در بام آید	وجودش بر همه موجودات خدایی کافریت در وجودش جوهر بخش حکمتهای آید کواکب را بقدرت کار و مای در ای هر چه در کس نیست یکت وجودی او در بام آید	کواکب را بقدرت کار و مای در ای هر چه در کس نیست یکت وجودی او در بام آید	کواکب را بقدرت کار و مای در ای هر چه در کس نیست یکت وجودی او در بام آید

نظایر را در تحقیق تنبای
بر آرزای ناپسندم دست کوتاه
ز نورم را بلند آواز و کوان
ز مشک انباشش خلق شود
کلید بند مشکهاش خوانند
که خود بر نام شیرین فالش
خداوند در توفیق حکمای
من ناخوب را بر خاطر مده
بر او دی دلم را تازه کرد
جهان که خواندش فرخ شود
مفرح نامه دلهاش خوانند
پشم شاه شیرین کن جالش
چو فیاض عنایت کرد ماری
بنام ای که مستی نام از وی آید
نگهدارند بالا و بستی
تعالی الله کی نی مثل و مانند
فلک بر پایدار و انجم وز
غم و شادی نگار و پیم و امید
ماد دیدن باریک پیمان
خرد در جانش شمار بر آید
وجودش بر همه موجودات
خدایی کافریت در وجودش
جوهر بخش حکمتهای آید
کواکب را بقدرت کار و مای
در ای هر چه در کس نیست
یکت وجودی او در بام آید

بجارت داد نامم از بیم
نگهدارند بالا و بستی
تعالی الله کی نی مثل و مانند
فلک بر پایدار و انجم وز
غم و شادی نگار و پیم و امید
ماد دیدن باریک پیمان
خرد در جانش شمار بر آید
وجودش بر همه موجودات
خدایی کافریت در وجودش
جوهر بخش حکمتهای آید
کواکب را بقدرت کار و مای
در ای هر چه در کس نیست
یکت وجودی او در بام آید